



زندگی عاری از خشونت حق کودکان ماست

■ دکتر علی اصغر احمدی، دکترای روانشناسی، مشاور سابق وزیر آموزش و پرورش و استادیار دانشگاه تهران



خشونت در خانواده و مدرسه هرچند به ظاهر بحث آشنایی است و لکن بحثی نیست که دقیقاً به آن پرداخته شده باشد و مصادیق امروزی آن‌ها مورد بحث و تحقیق قرار گرفته باشد. وقتی واژه خشونت بیان می‌شود تصور می‌شود که معنی خشونت همان عصبانیت، پرخاشگری و تنبیه بدنی است هرچند در اصل، این موارد از موارد اصلی خشونت هستند ولی خشونت معانی گسترده‌تر و مصادیق ظریف‌تری دارد که ممکن است مورد توجه قرار نگیرد و تصور نشود که این‌ها از معانی خشونت هستند.

تبیین مفهوم خشونت:

خشونت چیست؟ اگر «آزارندگی» را مبنای تعریف خشونت بگیریم رفتارهایی را که به عاملی آزاردهنده و رنج‌زا تبدیل شوند، رفتارهای خشن می‌گوییم. مفهوم خشونت یا خشن بودن از بعد فیزیکی تقریباً با زبری و ناهمواری هم معنی است، مثلاً اگر لباس خشنی را بپوشیم، آن لباس تن ما را می‌آزارد و ناراحت می‌کند. بعضاً برخی افراد برای تحمل

ریاضت معنوی از لباس‌های خشن استفاده می‌کرده‌اند و زبر لباس نرم و ملایم لباس سفت و خشنی می‌پوشیدند که این مفهوم خشونت است که با زبری، آزارندگی و ناهمواری همراه است.

حال اگر بخواهیم این مفهوم را در مورد رفتار انسانی به کار ببریم چه معنایی پیدا می‌کند؟ هر رفتاری که نسبت به دیگری انجام می‌شود بر روی طیفی از نرمی تا خشونت در نوسان هست. ملاک نرمی رفتار این است که رفتاری که انجام می‌دهیم مورد قبول طبع و طبیعت افراد باشد و ملاک خشونت این است که او را آزار بدهد و به رنج بیندازد. برای مثال یک رفتار تنبیهی مثل پیچاندن گوش فرزندمان برای او آزارنده، رنج‌آور و زنده است ولی وقتی نوازشش کنیم رفتاری نرم، ملایم و با لطافت است. پس هر رفتاری که (رفتار شامل گفتار، عمل و زبان بدن می‌شود)، موجب آزار و ناراحتی بالقوه دیگری شود، رفتار خشونت‌آمیز است.

ناراحتی بالقوه یعنی ممکن است فرد در لحظه اعمال خشونت ناراحت نشود ولی در آینده موجبات ناراحتی او را فراهم کند. به این ترتیب ممکن است رفتار امروز ما برای کودک ملاطفت‌آمیز باشد ولی

برای آینده او خشونت‌آمیز تلقی شود که باید این نوع رفتار را در دسته رفتارهای خشن جای دهیم. مثلاً اگر به کودکمان هیچ مسئولیتی ندهیم، ممکن است در حال حاضر رضایت او را به دنبال داشته باشد ولی در آینده به فردی بی‌کفایت تبدیل شود که همین برای او مشکل‌ساز خواهد شد. رفتار غیرمسئولیت‌جویانه والدین امروز در خانه و مدرسه و تربیت فردی بی‌کفایت، رنج ماندگاری را در آینده او ایجاد خواهد کرد. این مطلب را خداوند خطاب به پیامبر می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۱. این آیه بیان می‌کند که تو ای پیامبر با رحمت الهی نسبت به مردم نرم شدی و اگر تندخو و خشن بودی آن‌ها از دور تو پراکنده می‌شدند. «فظاً و غلیظ قلب» مقابل این بودن است و تبلیغ و تربیت الهی و دینی برآمده از سنت نبوی یک تربیت‌لین است که خشن و آزاردهنده نیست و به گونه‌ای عمل می‌کند که قلب متریبان را به سمت خودش می‌کشد پس باید خالی از

۱. آل عمران ۱۵۹

خشونت، آزارندگی و رنج دادن بیهوده باشد. در این جا باید توجه داشت که مفهوم خشونت با رنج دادن متفاوت است برای مثال فردی که روزه می‌گیرد عملی که انجام می‌دهد با سختی همراه است ولی از لحاظ روحی آسیب نمی‌بیند و رنجش روانی ندارد. آسیب‌های وارد شده تحت عنوان خشونت عمدتاً بار روانی دارند. در گذشته برای تنبیه، جلوی بقیه چوب به کف دست دانش‌آموزان می‌زدند و آن دانش‌آموز اتفاقاً دستش را جلو می‌آورد و پس از اتمام ضربه‌ها دستش را نگه می‌داشت تا فرد تنبیه‌کننده را از تنبیهی که می‌کند ناامید کند، و به دوستان خود پیام قدرت، ایستادگی و استواری می‌داد. این چوب به جسمش لطمه می‌زد ولی او به لحاظ روانی شکفته می‌شد. این نوع خشونت ناآگاهی نسبت به دنیای روانی افراد است و اگر بخواهیم این افراد را به حق تنبیه کنیم باید توجه داشته باشیم که با این نوع تنبیه‌ها تنها جسمشان را تنبیه می‌کنیم ولی روح آن‌ها برافراشته می‌شود و لذت می‌برد.

مصادیق خشونت در تربیت امروز

پرخاشگری و عصبانیت:

بیش تر خشونت‌ها در قالب عصبانیت و پرخاشگری است. به طور معمول آدم‌های عصبانی و پرخاشگر، حالات هیجانی دارند. وقتی ما به دیگری آسیب مستقیم می‌زنیم پرخاشگری می‌کنیم. پرخاشگری فیزیکی، تنبیه جسمانی است ولی پرخاشگری کلامی بیان الفاظ نامناسب است. اما با توجه به شرایط امروزی خشونت‌های ظریفی وجود دارد. اکنون مراقبت و کنترل بچه‌ها زیادتر شده و حتی بار کنترلی که مدرسه باید به دوش بکشد به دوش والدین مخصوصاً مادر افتاده و مادر برای این‌که فرزندش به وظایف مدرسه و تکلیفش پایبند باشد، ناگزیر است از ابزار گوناگون استفاده کند که بعضاً این‌ها با خشونت همراه هستند.

کنترلگری:

اولین منبع خشونت بعد از پرخاشگری و عصبانیت، کنترلگری است. کنترلگری یعنی این‌که پدر و مادر بیش از حد بچه را در خانه و یا مدرسه زیر ذره بین بگذارند و دائماً او را کنترل کنند و توجهشان به او جلب و متمرکز شود.

کنترلگری اشکال گوناگون دارد. مثلاً بچه‌ای داخل اتاق و سر کلاس است ولی مادر دائماً او را می‌پاید و زیر نظر می‌گیرد. این رفتار برای بچه‌ها مخصوصاً نوجوانان ناراحت‌کننده است. یا مثلاً مادرائی که سراغ کیف، دفتر و کمد بچه می‌روند و جست و جو می‌کنند یا روی مهر نشانه می‌گذارند که ببینند نمازش را می‌خواند یا نه، این کنترلگری آزاردهنده است و این عمل از جانب والدین و یا اعضای مدرسه موجب رنجش فرد می‌شود. پس باید کنترل را بدون این‌که موجب رنجش فرد شود اعمال کرد. برای نمونه امروزه در شهرها و جاده‌ها کنترل نامحسوس خودروها وجود دارد و افرادی که از این کنترل شاک می‌خورند، بسیار کم هستند زیرا فرد مشخصی در آن نقشی ندارد. در واقع در کنترلگری این‌که چه کسی من را کنترل می‌کند بیش تر از عمل کنترل شدن آزاردهنده است.

اگر فرد احساس کند که کنترل یک پایش عمومی است، دیگر آزاردهنده نیست و فرق کنترل در خانه و خیابان در همین است. در خانه بچه احساس می‌کند که فرد ناظر (والدین) بر روی کارهایش متمرکز شده و این عمل برای او آزاردهنده می‌شود پس باید به گونه‌ای که آزاردهنده نباشد، کنترل انجام گیرد. برای کنترل‌های خیابانی و ترافیکی هم جریمه وجود دارد ولی بسیاری از مردم نه تنها عصبانی نمی‌شوند بلکه رضایت دارند چون می‌دانند این کنترل باعث نظم می‌شود. پس

کنترل‌گری زمانی آزاردهنده است که شخص خاصی را کنترل کند نه همه را.

تحقیر:

منبع دیگری که باعث آزار دیگری می‌شود تحقیرها است. هر رفتاری که فرد را کوچک می‌شمارد و به دنبالش باعث آزارندگی و رنجش فرد شود در این دسته قرار می‌گیرد. یکی از مصادیق تحقیر، مقایسه است که بچه را هدف این مقایسه قرار می‌دهند، پس این مقایسه‌کردن نوعی تحقیر است برای مثال می‌گوییم که فلان فرد بچه خوب، کوشا و درسخوانی است ولی تو نیستی، یعنی تو پایین و آن فرد بالا است و باید از او یاد بگیری. این عمل نوعی خشونت آزاردهنده و رفتار خشن است. نصیحت هم که یک رفتار دلنشین و از روی لطافت است در شکل افراطی‌اش گونه‌ای از تحقیر به حساب می‌آید. یعنی وقتی بیش از حد پیامی را به فرد می‌دهیم علاوه بر بیان این مفهوم که تو متوجه نیستی، می‌گوییم که تو به این سادگی‌ها متوجه نمی‌شوی که چگونه باید این مطلب را رعایت کنی و با افراط می‌گوییم که فرد نمی‌فهمد. بهترین شکل نصیحت، گفتن آن در خفا و کوتاه و در گوش فرد است ولی نصیحت آشکار در مقابل دیگران و تفصیلی موجب آزار می‌شود و خشن به شمار می‌آید. همین‌طور سرزنش یک رفتار تحقیرکننده به حساب می‌آید. تذکر زیاد هم همین مشکل را ایجاد می‌کند.

نادیده گرفتن فرد وقتی خودمان برای فرد تصمیمی گرفته و آن را اجرا می‌کنیم نیز نوعی تحقیر است مثلاً وقتی بدون نظرخواهی از بچه برایش لباس بخریم. در این مورد مصادیق دیگری هم وجود دارد مثل منت‌گذاری یا تذکر زیاد که از مصادیق تحقیرکردن است.

تحمیل:

یکی دیگر از مصادیق خشونت تحمیل است مثلاً با دستور و اجبار فرد را مجبور به کاری کنیم او این کار را انجام می‌دهد در صورتی که با آرزوگی این کار را می‌کند. مثلاً گاهی به فرد می‌گوییم عقلت نمی‌رسد یا این را نمی‌فهمی تا با ترساندنش او را وادار به



انجام کاری کنیم.

توقع داشتن نوع دیگری از تحمیل است در حالی که فرد وظیفه انجام آن کار را ندارد. بسیاری از افراد از دیگری توقع دارند که کارهایی را انجام دهند و حتی توقع‌ها منشأ و دستة بزرگی از آزارهای بشری است. هرکسی حتی اگر از بچه خود، مخصوصاً برای خودش توقع خاص و ویژه‌ای داشته باشد در حقیقت او را آزار می‌دهد و درست است که پدر و مادر حقی بر گردن فرزندانمان دارند اما این حقوق می‌تواند بدون آزارگری بیان شود. ولی به جز موارد مربوط به حق و تکلیف، توقعاتی مثل این که «چرا به خانه

ما نیامدی» یا «کاری که خواستم را انجام ندادی» و یا «فلان فرد به دیدن مادرش می‌رود ولی تو نمی‌آیی»، اغلب آزارنده است. منبع بسیاری از مشکلات ناشی از توقعات زیاد است. این در حالی است که در یک تحلیل گسترده مشخص شده است که فرد متوقع از همه بیش تر رنج می‌برد چون انتظار دارد و وقتی دیگران مطابق میل او عمل نمی‌کنند آزرده خاطر می‌شود و با توقعات خود، دیگران را آزار می‌دهند و اذیت می‌کند. بنابراین این رفتار هم از مصادیق خشونت نسبت به خود و دیگری است.

از موارد دیگر تحمیل، القای نظرات خود به دیگری به گونه‌ای است که او را مجبور به پذیرش می‌کنیم یا تحت فشار روانی قرار می‌دهیم. یا متأسفانه بعضی از والدین با تحریک احساسات، فرزندانمان را مجبور به انجام کاری می‌کنند. بامثالی می‌توان این نوع خشونت را توضیح داد که چگونه با رفتارهای به ظاهر ملامت آمیز و تحریک احساسات فرزندانمان، خشونت به خرج می‌دهیم و به آینده آن‌ها لطمه می‌زنیم؟ چندی پیش فردی به من مراجعه کرده بود که مشکلس مصداق روشن این مسئله بود.

روزی پدری که فرزند ۲۱ ساله‌ای داشت و دانشجوی پزشکی دانشگاه تهران و رتبه دو رقیمی کنکور بود، به من مراجعه کرد؛ با این شکایت که فرزندم در دوران تحصیل دانشگاه به شدت تغییر کرده و از ترم دو و سه به طور کامل کار و درس را کنار گذاشته است و از لحاظ اخلاقی هم تبدیل شده به آدمی که ضوابط اخلاقی را زیر پا می‌گذارد، به خانواده فحش‌های بسیار ناچور می‌دهد و با لباس نامناسب جلوی خواهر و مادر راه می‌رود و به عبارتی نسبت به عرف معمول

بی‌اعتنا شده است. البته روانپزشک‌ها با تشخیص بیماری، او را با دارو و شوک مواجهه کرده بودند و چون این تجویزها، بدون بررسی زمینه‌های ایجاد این مشکل بود، نتیجه‌ای هم نداده بود. بعد از چند جلسه چکیده صحبت‌های فرزند این بود: از زمانی که وارد مدرسه شدم پدرم با ظرافت خاصی من را وادار به درس خواندن می‌کرد و اگر عملکرد ضعیفی داشتم اصلاً عصبانیت به خرج نمی‌داد بلکه با حالت خضوع و خشوع می‌گفت: پسرم، عزیزم من این همه زحمت می‌کشم و کار می‌کنم مزد من این نمره است؟ در آن دوران به خاطر کم‌کاری ام آب می‌شدم و احساس می‌کردم که خیانت بزرگی می‌کنم پس با این عمل انگیزه‌ای در من ایجاد می‌شد که بیش تر درس بخوانم و نمراتم را جبران کنم. سال آخر دبیرستان تغییر رشته از ریاضی به تجربی دادم و تمام درس‌ها را خودم خواندم. زمانی که در اتاق می‌نشستم و درس می‌خواندم وقتی خسته می‌شدم و به جایی تکیه می‌دادم بلافاصله چهره پدرم در خیالم می‌آمد که می‌گفت من زحمت می‌کشم این مزد من است؟، بالاخره من در رشته پزشکی قبول و وارد دانشگاه شدم. بعد از دو ترم این مسئله برایم آشکار شد که چرا من این جا هستم، چون دوازده - سیزده سال دویدم، منتها به چه دلیلی؟ با تازیانة پدر اما تازیانة‌ای نرم از جنس خضوع و خشوع. امروز من به پای خودم این راه را طی نکردم و این جا بود که من

بر علیه گذشته خودم عصیان کردم و در حقیقت به این گذشته اعتراض کردم که به انتخاب و اختیار خودم به این جا نیامدم و من را با تازیانة دوانده‌اند منتها تازیانة‌ای با ظاهر لطیف. این مثال بر می‌گردد به ابتدای بحث که ممکن است رفتاری در ظاهر لطیف باشد ولی در آینده خشونت خودش را نشان بدهد و امروز آن خشونت برای این فرد آشکار شده بود و زمانی که رفتار

خشون مثل تحمیل، کنترل‌گری، تحقیرها و پرخاشگری در درون فرد استمرار پیدا می‌کند در درجه اول مقاومت و در درجه دوم لجاجت ایجاد می‌کند. وقتی با این ابزارها بچه را کنترل می‌کنیم در ابتدا بچه مقاومت می‌کند و عملی را انجام نمی‌دهد و ما هم در مقابل اشتباه می‌کنیم و از ابزارهای خشونت آمیز بیش تر

هرکسی حتی اگر از بچه خود، مخصوصاً برای خودش توقع خاص و ویژه‌ای داشته باشد در حقیقت او را آزار می‌دهد و درست است که پدر و مادر حقی بر گردن فرزندانمان دارند اما این حقوق می‌تواند بدون آزارگری بیان شود.

استفاده می‌کنیم و با سرزنش، مقایسه و تحقیر بیش تر، او یک گام از مقاومت به جلو می‌رود و لجاجتش بیش تر می‌شود. الان مردم کشور ما در حقیقت به شکل ناخودآگاهی تبدیل به آدم‌های مقاوم و لجوجی شده‌اند چون سیستم‌هایی وجود دارند که به طور نامحسوس فشارهایی را تحمیل می‌کنند. مثلاً رادیو و تلویزیون اگر مطالب را به نحو درستی منتقل نکند ممکن است شنونده‌ای که در درونش احساس پوچی دارد احساس کند که مطالب به او تحمیل شده است مقاومت و اعتراض در او به صورت لجاجت بروز یابد.

ما باید در حوزه خانواده به گونه‌ای عمل کنیم که رفتارهای ذکر شده موجب لجاجت فرزندان نشود و اگر این اتفاق بیفتد ما به هدف تربیتی خود نمی‌رسیم و حتی فرزندانمان را هم از دست می‌دهیم. حتی اگر این افراد آدم‌های مقتدری باشند که از این ابزارها هم استفاده کنند و فرزندانمان هم اعتراض نکنند و تا انتهای دوره تحصیلی هم با موفقیت پیش بروند، آسیب روانی می‌بیند. یکی از افراد راجع به این موضوع صحبت می‌کرد که پزشک فوق تخصص با رتبه عالی در طول تحصیل خودش بود ولی فردی مضطرب بود و دائماً با اضطراب دست و پنجه نرم می‌کرد و برای غلبه بر اضطراب خیلی تلاش می‌کرد. او فرد موفق‌تری هم هست و درآمد بسیار خوبی هم دارد ولی چنین آدمی اگر کار نکند نمی‌تواند آرام بنشیند، باید بدود چون اگر نود آرام و قرارش را از دست می‌دهد و تبدیل به ماشینی همیشه روشن می‌شوند. این مسائل پشت چهره‌های موفق وجود دارد و اضطراب‌ها، افسردگی‌ها و وسواس‌های گوناگون که آن‌ها را از درون به جلو می‌برد روی خوش زندگی را از آن‌ها می‌گیرد. فرد مضطرب آدم آزادی نیست و هرچقدر از آزادی حرف بزند از اضطراب، وسواس و افسردگی خودش رها نیست. افراد بسیار موفق هم هستند که عمیقاً افسرده هستند و برای این که بر افسردگی غلبه کنند با پرکاری این مشکل را کم می‌کنند و لذت آرامش را نمی‌فهمند.

پس ما با رعایت نکات ظریف در کار تربیتی می‌توانیم تربیت را به طور بسیار دل‌نشین، رشد دهنده انجام دهیم و انسان‌هایی آزاد را پرورش دهیم. در پایان آرزو داریم که افراد این نکات را به کار ببندند و با سلامت و صلاحیت زندگی خوبی را داشته باشند. ■

زمانی که رفتار خشن مثل تحمیل، کنترل‌گری، تحقیرها و پرخاشگری در درون فرد استمرار پیدا می‌کند در درجه اول مقاومت و در درجه دوم لجاجت ایجاد می‌کند.